



پدیدارشناسی فهم شریعتی در قاموس یک «متخصص روشنفکر»

شریعتی را با شریعتی بشناسیم

علی نجری

ابرورسی گام به گام متون انتقادی از سال‌های نخستین پس از هر انقلاب بزرگ اجتماعی و سیاسی تا دهه‌ها و دهه‌های بعدتر آن، ما را به ترمیم یک طیف مرجع برای طبقه‌بندی متون در قالب کلی «ادبیات انتقادی» رهنمون می‌گردد. سال‌های اولیه پس از رویداد انقلاب، ذهنیت قاعده‌ی متفکران انقلابی حامی انقلاب و مدافع آموزش‌های آن بازتاب‌دهنده جهت‌گیری‌های، صریح و بی‌پرده بود. انقلابیون در مقابل هر کج‌اندیشی و انحراف ذهنی و عملی از خطوط کلی و مواضع و آرمان‌های انقلاب، با شدت عملی بالا و موثر برخورد می‌کنند. تساهل و تسامح در مقابل دگراندیشی یا نگاه‌های متصلبه و نیز دیدگاه‌های منتقد به گزاره‌های ارزش‌یافته در کالبد انقلاب قابل قبول نبود. اینگونه روند مواجهه با نظرات متفاوت و مخالف در گذار زمان و دوران، رفته رفته جای خود را به مواجهه‌ای محتدلتر و معقولتر می‌دهد؛ دورانی که جامعه، در اصطلاح، فضایی «چندصدایی» را تجربه می‌کند و به‌بلوغ و بالندگی معرفتی خویش نزدیکتر می‌شود.

مواجهه با دیدگاه‌های «دیگری» در سال‌های نخستین پس از انقلاب که معمولاً به‌صورت انتقاد به مخالفان و «دیگراندیشانه» مطرح می‌شود، از زمانی بهره می‌گیرد که معمولاً در بسیاری از مواقع بیانگر احساسات، عواطف، عصبیت‌ها، خشم‌ها و کینه‌های ناخفته است. این نقدها را می‌توان نقد سلیکولوژیک (روانشناختی) یا «نقد سوزنیو» نامید که در مقابل نقد استعلایی قرار دارد. در نقد لغیری، حقیقتی استعلایی و «فرا-من» یعنی مستقل از احساسات، عواطف و گرایش‌های شخصی نافذ خود را می‌نماید. نقد سوزنیو که صرفاً بیانگر حالات و احوالات شخصی و سوزنیو نافذ است، نقدی بی‌اخلاقی است، چرا که پیش از آنکه به حقیقتی استعلایی - که در زبان پوزیتیویستی، حقیقت عینی یا بزرگ‌ترو خوانده می‌شود - فراخواند، به خویشش، یعنی به شخصیت، حالات و احوالات نقد دعوت می‌کند. ادبیات گستاخانه، بیان سنابش‌گرانه، کینه‌پرکنی و نفرت‌برندگی، نه‌جید و تلقین فتنان خلوص اخلاقی، عدم درک محدودیت‌های

بشری، فضل‌فرونی‌های روشنفکرانه، عدم رعایت مراتب، منزلت‌شناسی، مصلحت‌اندیشی و عاقبت‌طلبی همه و همه نشانه‌هایی از نقد سوزنیو و غیراستعلایی هستند. در اینگونه نقدهای بی‌اخلاق تلاش‌ها، مجاهدات‌ها، بزرگی‌ها و عظمت‌ها به سهولت نادیده گرفته می‌شوند. نقد سوزنیو بی‌سوی را می‌توان به‌عنوان یک سر و نقد استعلایی (فرا-من) را به‌عنوان سر دیگر طیف مرجع قلمداد کرد. روند تعدیل ادبیات انتقادی حامیان یک انقلاب در برخورد با مخالفان یا متفقدان، در گستره این طیف، به سهولت قابل طبقه‌بندی، تحلیل و بازسازی است. تاریخ نویی «ادبیات انتقادی انقلاب اسلامی» از ابتدای شکل‌گیری تا به امروز، مملو از فراز و فرودهای فکری و چرخش‌های معرفتی وسیع و عمیق بوده است. طیف مرجعی که در بنده پیشین از آن سخن به میان رفته چهارچوب تحلیلی مناسب و کارآمدی را برای ارزش‌گذاری و رتبه‌بندی کیفی آثار انتقادی (موافقان مخالفان) در بازه زمانی سه دهه اخیر به‌دست می‌دهد. در میانه اقیانوس عظیم و عمیق ادبیات انتقادی انقلاب اسلامی، دکتر علی شریعتی کسی است که در بسیاری مواقع موضوع و موضع انتقادها و نیز در مراقعی بیش، به‌عنوان یک منتقد فعال و پرکار و جنجالی به‌شمار می‌آید. هستی و روح «ادبیات انتقادی شریعتی» که از خلال گفتار شیوا و نوشتار پلغش‌نمایان می‌شود، در کل، ناظر به جامعه و عصر پیشاتقلابی است؛ عصری رخنه‌زده و یأس‌آلود. اما به سبب جامعیتی که ساختار کلی مباحث و اندیشه‌های شریعتی را دربرمی‌گیرد، بسیاری از مواضع انتقادی وی به جامعه پس از انقلاب اسلامی نیز معطوف شد و از این حیث، راه و برای مواجهه‌های بعضاً یکسویه با خویشش، باز گذاشت؛ مواجهه و اغضب مصافحه‌هایی که در یک مسوی آن شخصی زنده و صاحب اراده و در مسوی دیگر، متن‌هایی برصفا و سازش‌ناپذیر و ناگزیر، بی‌اراده، به یکبارگی خونین تن در می‌دهند و مخالفان را در بهت و شگفتی قلوب اسرارآمیز یک «متن» بی‌موقف در دفاع از خویشش خویش فرو می‌برند. با بررسی مجموعه انتقادات پیرامون اندیشه‌ها و حیات دکتر علی شریعتی از ابتدای تاریخ انقلاب اسلامی (اواسط و اواخر

دهه ۵۰ شمسی) به این سو، این رای صائب را لاجرم می‌باید پذیرفت که دانسته برداشت‌های شخصی و حزبی (جزیایی مسلکی)، رقم فزون‌تری را نسبت به نقدها و برداشت‌های استعلایی و حقیقی دربرمی‌گیرد.

شریعتی، نقد اجتماعی و الهیات الهی رهایی بخش

شریعتی به‌عنوان «رجل‌ان آگاه و بسیار جامعه‌نخود» در قالب علوم اجتماعی و فلسفه تاریخ، قلم می‌راند و کلام می‌پروراند؛ اما با تفوقی بس فاحش که او را از ساختار کلی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی دوران تجدد به نحو کاملاً بلندی جدا می‌کند. وی را به هیچ‌عنوان نمی‌توان سخنگوی جامعه‌شناسی‌ای که محصور در دوران نوزایی و پی‌ریزی اندیشه بدون استئداد کرده‌گرچه وی شاگرد آن مکتب بود و سال‌ها عمر در راه آموزش بایسته‌های آن گذراند و مسلک مصروف داشت، اما هیچ‌گاه دل در ندر ریسمان‌های میان‌تبی تفکر علمی مدرن نداد. شریعتی برخلاف سنت رایج و قطعی علوم اجتماعی، موضوع «ارزش» و «استراتژی» جامعه‌شناختی ویژه و متمایزی را برگزید. وی به میراث‌داری از سیدجمال و آقاب، موضوع شغلی و دغدغه حرفه‌ای خود را اینچنین بازفرینی کرد: «دانش‌های فرهنگی انسان مسلمان و نهی گشتن او از عناصر هویتی‌اش» شریعتی همچنین در انتخاب روش و برگزیدن استراتژی، راه کلامی خاص و ویژه‌ای را انتخاب کرد. راهی که شاید به جرات بتوان آن را چهارمین رویکرد بزرگ علوم اجتماعی دانست. رویکردی که نه چون «اثبات‌گرایی» و «تأویل‌گرایی» انگ تقلیل‌گرایی و محال‌فلسفه‌کاری بدان بخورد و نه همچون «تضاد‌اندیشانه» مکتب مارکس، محکوم به ماتریالیسم و تا کارآمدی شود. روش و پیش شریعتی و نیز استراتژی مبارزاتی او در ساحت اندیشه و تفکر انسان مدرن، بازگرداندن انسان مسلمان به مولفه‌های ذاتی هویت خویش، یعنی «اهدات»، جهاد، ایثار، شهادت و انتظار است. شریعتی با تأکیدات مرئوس و مستحرمی که بر عنصر سازش‌ناپذیری انسان موحد و مسلمان شیعی با ظلم داشت و با مدل‌سازی واقعه عاشورا و رفتار و پیش اباضنامه (ع) و خاندان پیامبر به‌خصوص حضرت زینب (س) در جریان آن واقعه و تطبیق وضعیت زمانه و جریان‌های تاریخی در هر نوران با وقایع صدراسلام و عاشورا و سیره امیرالمومنین (ع)، که هر روز عاشورا و هر زمان کربلاست، به‌گونه‌ای از عقد اجتماعی روشمند «اصیل» و «کارآمد» دست یافت و با استفاده از زبان علوم اجتماعی و گریه‌های هر شهید شده از نظریات علمی و فلسفی، آن را به ذهن و روح انسان معاصر عرضه کرد و این تزیینی او در روش بود که «نقد» را در یک سر ریسمان سعادت و «رهایی‌بخشی» را در سوی دیگر آن قرار می‌داد و «تاریخ» و «هستی‌ها» بحث‌گویی تأثیرات بیش‌والی آورد.

آگاهی، تعهد و تعهد تحول‌آفرین

مجموعه‌های گسترده از انتقادات به دکتر علی شریعتی و نیز طیف وسیعی از قرآنت‌های آثار ایشان، ادعای روش تطبیقی و همانندنگاری و همسان‌سازی ایشان در مورد افکار اندیشمندان و فلاسفه غربی و آیدت، روایت و متون اسلامی دارند. این طیف نهایتاً به تفکر التقاطی دکتر شریعتی رای صادر کرده و بیش از دو دهه فعالیت مبارزاتی و مجاهدت علمی ایشان را به‌کچن برداری وی از آثار جامعه‌شناسان اروپایی و فلاسفه غربی، تقلیل می‌دهد. مواضعی که دقیقاً از مسویه سوزنیویستی با دکتر شریعتی به‌مواجهه و عتاب برخاسته‌اند. دکتر شریعتی عنصر «آگاهی» اجتماعی و مبارزاتی را به‌عنوان مولفه «مقوم ذات» جهاد و نیل به سعادت معرفی کرده و در بیانی - که با غور در آثار و آرای ایشان استنباط می‌شود - مرحله پس از «آگاهی‌یابی» یا «آگاهی‌بخشی» را دست یافتن به «تعهد» فردی و اجتماعی می‌داند. در مرحله آخر «عمل» را «تجلی‌گاه آگاهی و تعهد» قلمداد می‌کند.

تعهد عمل

اما در پاسخ آن دسته از مستفدان که کمتر جانب انصاف را نگاه می‌دارند باید عرضه داشت که دکتر شریعتی همچون کلر مارکس، تنها آگاهی طبقاتی را - که کاملاً بر اساس دیدگاه مادی اندیشه و تفسیر اقتصادی جهان پرداخت شده است - را مدنظر ندارد، بلکه تأکید اصلی و مراد حقیقی ایشان از عنصر آگاهی و تزریق آگاهی به نوده آن نوع از آگاهی است که انسان را متوجه حقیقت و روح خویش می‌گرداند؛ آن آگاهی که فطرت انسان‌ها بر آن سوار شده است. آگاهی در نظرگاه شریعتی با «ذکر» - که در تضاد محض با «غفلت» است - قرابت بسیاری می‌یابد. آگاهی، دایره‌الاست. سطوح مختلفی از آگاهی وجود دارد. اگر آگاهی از جنس برداشتها و تجویزهای جامعه‌شناسان مدرن غربی باشد، هیچ‌گاه به ایجاد تعهد در روح و حرکت و نهضتی در کالبد منجر نمی‌شود؛ چرا که اساساً منفعت‌پرست و منظم تدبیرش و محافظه‌کار است. لذا آگاهی مدنظر شریعتی از سطحی دیگر است، این نوع از آگاهی در تاریخ بشری آزمون‌های فراوانی را در راه تعهدزایی و تحول‌آفرینی موفق پشت‌سر گذاشته است. این نوع آگاهی، آگاهی حسین (ع) است ذو شب عاشورا برای یاران خویش؛ آگاهی ریب (س) است در مجلس بزدمان برای قلوب بیماره آگاهی خمینی (ره) است برای دل‌های شرافت‌نوجوانان دست‌خالی در مقابل دشمن نا دندان‌مسلح و آگاهی مهدی (عج) است برای کل جهان بشریت و گجایند آن ارواح و وجودهایی که چنین آگاهی بدان‌ها تزریق شود و از تعهد و عمل بازمانند؟ و این است سر اشارت‌های دقیق و مستمیری که شریعتی از علی (ع)، حسین (ع)، زینب (س) و مهدی (عج) در لحظه لحظه ضم‌خویشش دارد.

زمینه‌مندی روش مبارزه

مناخ بزرگ دیگر بر سر راه فهم صحیح و صواب دکتر علی شریعتی، عدم توجه به شرایط خاص مقطع تاریخی حیات ایشان است. برای مثال عساده‌ای از سطحی اندیشان، دکتر شریعتی را به دشمنی حونی و ذاتی با روحانیت و نهاد حوزه و در نتیجه شریعت اسلام و فقهت اسلامی متهم می‌گردانند. در این مقام چند نکته قابل طرح است: نخست آنکه، شرایط اجتماعی و تاریخی دوران حیات دکتر شریعتی همراه بود با رکود و رخوت تقریباً دو دهه‌ای روحانیت پیشروی شیعی، روندی که در تحلیل حوادث مشروطیت و نیز پس از آن، روی کارآمد رضا پهلوی به سادگی قابل رویت و پیگیری است. از این باب، اساس انتقادهای دکتر شریعتی منوجه این پوستین رخوت بر قامت رعنا و رشید فقه و شریعت اسلامی بوده است، نه اساس شریعت که خود ایشان و خانواده ایشان التزام‌های عملی اجتماعی تعابیری به استحکام و فروع شریعت و فقه دانسته‌اند. در این نکته همین بس که دکتر شریعتی صدها صفحه و ساعت‌ها سخن را پیرامون صحیح مصروف داشته و از طرفی دیگر روابطی نزدیک با روحانیون بارزی چون شهید استاد مطهری، مقام معظم رهبری و بسیاری ذکر داشته است. دوم آنکه نمی‌توان انتقاد تاریخی و مقطعی دکتر شریعتی با نهاد روحانیت و کارکرد و وضعیت وقت آنها را به حساب مخالفت ایشان با شریعت و فقهت اسلامی گذاشت که خود ایشان باز هم ساعت‌های زیادی را به بحث «اجتهاد» و معرفی آن به عنوان وجه‌میزه شیعه از سایر تریق اسلامی در پوینایی و حیات تاریخی خود اختصاص داده‌اند. در کل استراتژی شریعتی بر مبنای «زمان‌شناسی» و موقعیت اجتماعی و تاریخی‌ای بوده که در آن عصر می‌برده است. در مجموع باید گفت که شریعتی همچون بسیاری از اندیشمندان گرفتار تاویل‌های عصری و برداشت‌های سطحی در گذار تاریخ اندیشه شده است. در این میانه روش صواب آن است که شریعتی را با شریعتی‌شناسیم و لاخیر.

متابع در دفتر نشریه موجود است